

«تصور کنید حقیقت زنی باشد»
نگاهی به دیباچه نیچه بر فراسوی خیر و شر
و دیباچه کانت بر نقد عقل محض

حمیدرضا محبوبی آرانی*

چکیده

با وجود تفاوت‌های بسیار میان کار فلسفی کانت و نیچه، شباهت‌های جالبی نیز در دیباچه‌های آن‌ها بر دو کتاب اصلی‌شان نیز به چشم می‌آید: فراسوی خیر و شر نیچه و نقد عقل محض کانت. در این دیباچه‌ها، این دو فیلسوف نقدهای خود از جزم‌باوری و متافیزیک را عرضه می‌کنند و از امیدهای خود برای فلسفه آینده سخن می‌گویند. این یک فلسفه آینده از نظر هر دو، از جزم‌باوری فاصله خواهد داشت. کانت اثر خود را در واقع تمهیدی بر این فلسفه می‌شمارد، در حالی که نیچه همچنان امید ظهور این فلسفه را در سر می‌پروراند. در این مقاله سعی شده است در سه بخش این مضامین بیان و شرح شود. در درآمد، صحنه شباهت‌های میان این دو دیباچه را ترسیم خواهیم کرد. در بخش دوم، منظور و مراد کانت و نیچه از جزم‌باوری را شرح داده، نشان می‌دهیم چرا آن‌ها از افول و مرگ جزم‌باوری سخن می‌گویند. بخش پایانی، نشان می‌دهد که چرا نیچه و کانت هر دو سودای یک فلسفه آینده را در سر دارند، فلسفه آینده‌ای که آثار خود را همچون تمهیدی بر آن تلقی می‌کنند.

واژگان کلیدی: جزم‌باوری، متافیزیک، فلسفه نقادانه، تجربه‌باوری، فلسفه آینده.

*. استادیار فلسفه، حکمت و منطق، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. mahboobi@email.arizona.edu
[تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۷/۰۶؛ تاریخ تایید: ۱۳۹۶/۰۴/۲۰]

فرزانگی ما را این‌گونه می‌خواهد: دلیر، به دور از دغدغه، سخره‌گر و خشن؛ او یک زن است و همواره عاشق جنگجویان است.

(Nietzsche, 2006: Book I, On Reading and Writing)

مقدمه

نیچه دیباچهٔ *فراسوی خیر و ثسر: پیش‌درآمدی بر یک فلسفهٔ آینده*^۱ را در ژوئن ۱۸۸۵ نگاشت؛ یعنی پیش از آنکه نوشتن کتاب را آغاز کند. با این‌همه، این دیباچهٔ کوتاه با دقت بسیار نگاشته شده و همچون مقدمه‌ای بر عمده مباحثی که نیچه در *فراسوی خیر و ثسر* بدان‌ها می‌پردازد به شمار می‌آید و با دقتی مثال‌زدنی خواننده را برای اصل کتاب آماده می‌سازد. دیباچه با توضیح و تبیینی دربارهٔ خود فلسفه آغاز می‌شود، از گذشته، حال و آیندهٔ غربی آن - یعنی تاریخ آن - می‌گوید. نیچه با واژه‌های «فراسو» و «آینده» در عنوان کتاب نیز به نحوی به همین خصلت تاریخی اثر خودش اشاره دارد. اما عنوان کتاب اشارهٔ ظریف و چه‌بسا طنزآمیز دیگری هم دارد؛ اشاره به کتاب *مقدمه‌ای بر هر متافیزیک آینده‌ای که خواهد توانست چونان یک علم گام پیش نهد*^۲ از کانت. کانت این کتاب را مختصر شده و قابل‌فهم‌تر شدهٔ *نقد عقل محض*^۳ می‌دید (Kant, 2004: 12, 25-6) و نیچه هم *فراسوی خیر و ثسر* را روایتی سرراست از *چنین گفت زرتشت*^۴ (Nietzsche, 2009: III, Beyond Good and Evil). در واقع در نخستین فصل کتاب نیچه نیز با عنوان «پیش‌داوری‌های فیلسوفان» قهرمان اصلی مورد نقد نیچه، کانت است.

حضور کانت در *فراسوی خیر و ثسر* به همین موارد خلاصه نمی‌شود، به‌ویژه اگر به مقایسهٔ دیباچهٔ نیچه بر کتاب و نیز دیباچهٔ طولانی کانت بر *نقد عقل محض* بپردازیم، شباهت‌های بسیار چشمگیری خواهیم دید که نمی‌تواند بی‌دلیل باشد. به یک معنا این مقایسه به ما کمک می‌کند دریابیم که چرا *فراسوی خیر و ثسر* یکی از فلسفی‌ترین (به معنای مرسوم کلمه) نوشته‌های نیچه نیز است. دیباچهٔ نیچه، کوتاه، زنده و پرتراوت و برخوردار از نثری درخشان است و در حالی که در دیباچهٔ کانت چیزی جز کلام یک استاد جدی دانشگاهی را نمی‌توان دید، اثر نیچه سرشار از شوخی و بازی است. کلام کانت از آغاز تا ابتدا جدی و سنگین است. از این تفاوت‌های سبک‌شناختی که بگذریم، به لحاظ محتوا و مقصود هر دو نویسنده خود را در میانهٔ یک تاریخ فکری - فلسفی ریشه‌دار می‌بینند که اکنون سر از نبرد بین جزم‌باوری و فلسفه‌ای از نوع دیگر - که برای کانت همان فلسفهٔ نقادانه است - درآورده و خود و اثر خویش را به نحوی نشان‌دهندهٔ راه بیرون‌شدی از این وضعیت به شمار می‌آورند. هرچند این روایت یا داستان تاریخی از منظر کانت و نیچه شکل‌هایی یکسره متفاوت می‌یابند، اما طرح‌وارهٔ آن‌ها از لحاظ چند مضمون اصلی بی‌شباهت نیست که می‌توان آن‌ها را حول دو مضمون اصلی خلاصه کرد.

«تصور کنید حقیقت زنی باشد» نگاهی به دیباچه‌ی نیچه بر فراسوی خیر و شر و... ۱۰۳
(Presupposing that truth is a female” A Comparison between Nietzsche’s...)

الف) واپسین نفس‌های جزم‌باوری و ب) امیدهایی برای یک فلسفه آینده.

۱. واپسین نفس‌های جزم‌باوری

نیچه دیباچه‌ی خود را این‌گونه آغاز می‌کند:

تصور کنید حقیقت زنی باشد. چی؟ آیا گمان آن نخواهد رفت که فیلسوفان همگی، تا بدان جایی که آن‌ها جزم‌باور بوده‌اند، هرآینه در رابطه با زنان ناوارد بودند؟ [به‌راستی زنان را نفهمیده‌اند؟/ به‌راستی سر از فهم زنان درنیآورده‌اند؟/ در کار زنان سخت خام بوده‌اند؟]^۴ (Nietzsche, 2002: Preface).

درباره این عبارت و پیش از پرداختن به مبحث اصلی این مقاله ذکر چند نکته لازم است:

۱) Wie که پس از خط فاصله و کاما آمده است، در آلمانی و در چنین بستری بیشتر نشان از شگفتی و سرگردانی و نوعی تکرار سخره‌آمیز عبارتی دارد تا پرسیدن جدی از پیامدهای چنین تصور و فرضی. انگار نیچه چیزی را شنیده، متوجه شده و پس از اندکی تأخیر و شگفتی و چه‌بسا با نوعی حالت شگفتی همراه با مسخرگی می‌پرسد: «چی؟». Wie را نیچه در مواردی دیگر نیز دقیقاً به همین صورت به کار می‌برد (از جمله در §15,56: Nietzsche, 2002).

۲) شاید در دنبال لحن غیرجدی و شاید سخره‌آمیز نیچه کاربرد واژه Weib برای زن نیز جلب توجه کند. Weib در معنای زن واژه محترمانه‌ای نیست و نوعی بار معنایی تحقیرآمیز نیز به همراه دارد. زن به معنای خنثی و بدون بار معنای منفی die Frau است. تقابل میان زن و اصحاب مذهب جزم‌باوری - که در ظاهر همگی باید مرد باشند - نیز نظر را به خود جلب می‌کند.

۳) بازی نیچه با فعل verstanden نیز بسیار جالب است. این فعل از یک‌سو به معنای «ماهر، کارکشته و زبردست بودن در مورد چیزی است». Schlecht به معنای (بد) معنای فعل را منفی کرده است. اما این فعل و نیز فعل Verstehen هر دو به معنای فهم و مفهوم و معنا اصطلاحاتی فلسفی‌اند و کانت هم برای بیان قوه فهم و فاهمه از این واژه‌ها بهره می‌برد. به همین دلیل جمله نیچه، چنانچه در ترجمه فارسی دیدیم، به صورت‌های متفاوتی می‌تواند از منظر یک آلمانی‌زبان فهمیده شود (Burnham, 2007:2). جالب آنکه کانت دقیقاً معنای نیچه‌ای واژه را هم در Kant, 1999: Axiiii به کار برده است.

۴) تعبیر نیچه از حقیقت به‌عنوان زن، در واقع اشاره به یکی از جنبه‌های اصلی استعاره‌هایی دارد که وی در آثار گوناگونش - یعنی از همان نخستین اثرش *زایش تراژدی*^۵ - از آن‌ها استفاده می‌کند: خصلت جنسی و اروتیک این استعاره‌ها چنانچه در بخش سوم این مقاله خواهیم دید، جای توجه خاصی دارد (درباره خصلت اروتیک *زایش تراژدی* نگاه کنید به فصل دوم این کتاب: محبوبی آرانی، ۱۳۹۳).

به نظر نیچه تاریخ و فرهنگ غربی به نحو قابل توجهی تاریخ قرن‌های جزم‌باوری سقراطی - افلاطونی و مبارزه فکری دوران مدرن علیه این جزم‌باوری بوده است. به تعبیر وی در *زایش تراژدی*، اندیشمندان بزرگی چون کانت و شوپنهاور محدودیت‌های تفکر عقلانی را نشان داده‌اند. آن‌ها با استفاده از دم و دستگاه فلسفی‌شان، حدود شناخت و دانش را نشان داده‌اند. نزد آن‌ها، نه تنها این باور خوش‌بینانه جایی ندارد که قوانین علمی سر از کنه واقعیت درمی‌آورند، بلکه اساساً علم از محدوده صرف پدیدارها پا فراتر نمی‌گذارد... فرهنگ سقراطی... آن یقین و دلگرمی ساده‌لوحانه سابقش را به درستی جاودانه بنیادهاش از دست داده است... انسان مدرن اکنون به جای اعتماد انسان سقراطی، در اشتیاقی فاوستی^۷ می‌سوزد (محبوبی آرانی، ۱۳۹۳: ۸-۱۳۷).

از نظر نیچه، این فیلسوفان جزم‌باور در مواجهه با حقیقت همچون مردانی خشک و جدی بودند که نتوانسته‌اند حقیقت را به دام اندازند، زیرا حقیقت نه فهمیدنی که به دام انداختنی است:

آیا آن جدی‌بودن هول‌انگیز و مزاحمت ایجادکردن‌های دست‌وپاچلفتانه تاکنون آن‌ها در راه یافتن و نزدیک شدن به حقیقت، شیوه‌های نامناسب و ناشیانه برای به‌دست‌آوردن یک زن نبوده است؟ شک نیست که تاکنون این زن نگذاشته است که به چنگ آن‌ها بیفتد و هرگونه جزم‌باوری را افسرده و دلسرد، در حالی که بر جای خود ایستاده است، ترک کرده است، اگر اصلاً ایستاده برجای خود ترک شده باشد؛ زیرا هستند سخره‌گرانی که ادعا می‌کنند آن [جزم‌باوری] افتاده است که کل جزم‌باوری به صورت به روی زمین قرار گرفته، و چه‌بسا که جزم‌باوری واپسین نفس‌هایش را می‌کشد (Nietzsche, 2002: Preface).

جزم‌باوری چیست که اکنون این‌گونه آخرین نفس‌های خودش را می‌کشد، و پرچم شکست و تسلیم خود را بالا برده است. نیچه به طور خاص از دو مفهوم جزمی که ابداع افلاطون در تاریخ فلسفه بوده است سخن می‌گوید: «ابداع روح یا ذهن^۸ مجرد [و محض] و خیر فی‌نفسه به دست افلاطون». این دو خطای جزمی در واقع به نظر نیچه، «بدترین و دیرپای‌ترین و خطرناک‌ترین» خطاها بوده‌اند و طبیعی است که هر کس در تاریخ فلسفه گرفتار این دو خطا بوده، به گونه‌ای دچار بیماری جزم‌باوری شده است. بیماری‌ای که برای نخستین بار دامن خود افلاطون را گرفت و بیمار ساخت. نخستین خطا، روح مجرد یا محض، در قلمرو متافیزیکی می‌تواند به مفهوم نفس اشاره داشته باشد، نفسی که از بدن جداست و اصل و اساس این‌همانی، هویت، بقا و ماندگاری آدمی را تضمین می‌کند. در قلمرو معرفت‌شناسی نیز تعبیر نیچه به وجود عقل محضی اشاره دارد که می‌تواند در حوزه نظری بر ورای تجربه بایستد و درباره قلمروی ماورای تجربه داوری کرده، حکم صادر کند و از وجود و چند و چون اعیانی بگوید که فراسوی تجربه قرار می‌گیرند. از دیگر سو، در قلمرو اخلاق نیز عقل محض به عقل محضی اشاره‌ای دارد که ورای تمایلات و تمنیات روانی آدمی قرار گرفته، حکم اخلاقی صادر می‌کند. عقل محض یا نفس در این معنا نیز موجودی مختار و بیرون از نظام جبری علی معلولی عالم مادی قرار می‌گیرد. خیر فی‌نفسه و محض هم به مفهوم خداوند یا امر نامشروط و مطلق اشاره دارد که بر فراز همه شرطها قرار گرفته است

«تصور کنید حقیقت زنی باشد» نگاهی به دیباچه‌ی نیچه بر فراسوی خیر و شر و... ۱۰۵
(Presupposing that truth is a female” A Comparison between Nietzsche’s...)

و همه را به خود مشروط می‌کند. خدایی که وجودش جامع همه کمالات و در نتیجه خیر محض است و از دیگر سو خیر فی‌نفسه در قلمرو اخلاق به اصل‌اعلای اخلاق اشاره دارد، اصلی که ماورای همه امور مشروط و خیرهای مشروط و موقت قرار می‌گیرد. از نظر نیچه، این باورها چیزی جز همان باورهای مسیحیت نیست. همین باورها بود که در قالب مسیحیت برای مردم ساده و قابل فهم شد. از سوی دیگر، این معانی گونه‌گون بی‌درنگ ما را به یاد کانت و ایده‌های عقل محض در دیالکتیک استعلایی وی می‌اندازد.

جزم‌باوری برای کانت مفهومی کاملاً آشناست. کانت هنگام استفاده از واژه دیالکتیک به افلاطون نیز نظر دارد و در واقع دیالکتیک استعلایی خود را نقد دیالکتیک افلاطونی در رسیدن به ایده‌های عقل محض یا همان صور افلاطونی نیز می‌داند:

جمهوری افلاطون همچون مثالی بارز از گونه‌ای رؤیای کمال که فقط در مغز یک اندیشمند عاقل می‌تواند جای داشته باشد، ضرب‌المثل شده است؛... این حکم افلاطون فیلسوف را که هیچ فرمانروایی که از ایده‌ها بهره نداشتند باشد خوب حکومت نخواهد کرد، درخور تمسخر می‌یابد (Kant, 1999: A 316/ B372).

اگر در نظر افلاطون دیالکتیک بار معنایی یکسره مثبتی داشت، و حکایت از والاترین شکل استدلال فلسفی درباره‌ی صور یا ایده‌ها می‌کرد که یکسره انتزاعی و به دور از حس و تجربه‌های حسی قرار می‌گرفت، دیالکتیک استعلایی کانتی دقیقاً نقد همین تلاش و توانایی عقل برای استفاده از ایده‌های محض در قلمروی فراسوی حس و تجربه است. دیالکتیک استعلایی کانت در واقع نقد دعاوی جلوه‌گرانه عقل محض در دستان افلاطون و همه اصحاب متافیزیک است که سپس‌تر آمدند، به‌ویژه اسلاف اخیرش چون لایب‌نیتز ۹، ولف ۱۰ و بومگارتن ۱۱، در به دست دادن شناختی از اعیان فراسوی مرزهای قوای حسی ما همچون خداوند و نفس‌های خودمان. این تشخیص خطاهای متافیزیک سنتی _ نقد دعاوی جلوه‌گرانه عقل محض، ... در واقع سرچشمه عنوان کتاب نقد عقل محض است (Guyer, 2014: 144-5).

دیالکتیک افلاطونی نام دیگری برای جزم‌باوری است. جزم‌باوری از نظر کانت، در مقابل رویکرد نقادانه وی قرار می‌گیرد و به عبارت دقیق‌تر، فلسفه و رویکرد نقادانه راه میانه‌ای است که در دو سوی آن شک‌گرایی و جزم‌باوری قرار گرفته است. از این‌رو جزم‌باوری از نظر کانت:

تصدیق همراه با اطمینان قوانین طبیعت و اخلاق است و به عبارت دیگر، تصدیق قاطعانه و مطمئنانه درستی این قوانین است بدون آنکه این درستی ابتدا در نقد و بررسی قوای عقلانی انسانی بنیاد گرفته باشد. حاصل نیز ناگزیر چیزی جز باورهای جزمی متعارض درباره بسیاری از مهم‌ترین دغدغه‌های انسانی نیست (Guyer, 2014: 9).

از نظر کانت، متافیزیک به‌عنوان «آوردگاه نبرد بی‌پایان میان باورهای متعارض» عرصه واقعی جزم‌باوری است. متافیزیک در تصویری که کانت در دیباچه نخست ویراست اول از آن ترسیم می‌کند، نیز به زن تشبیه شده است، ملکه و شاه‌بانویی با احترام و نوادگان بسیار که اکنون دیگر آن جایگاه سابق را ندارد و گویی از تخت قدرت سرنگون و تبعید شده است:

در آغاز حکومت متافیزیک، تحت اداره‌ی جزم‌باوران، مستبدانه بود. ولی چون قانونگذاری او همچنان آثاری از توحش کهن در خود داشت، حکومت او به سبب جنگ‌های داخلی به تدریج به آنارشی بی‌سالاری کامل سقوط کرد: شک‌گرایان، مانند گونه‌ای قوم بیابانگرد، که هر نوع کشت و کار ثابت زمین را نفی می‌کنند، گاه‌بگاه اتحاد شهروندان را برهم می‌زدند. ولی، خوشبختانه چون عده‌ی شک‌گرایان اندک بود، نمی‌توانستند مانع از آن شوند که جزم‌باوران دوباره به ساختن بکوشند، هر چند نه بر طبق نقشه‌ای که درباره‌اش توافق داشته باشند (Kant, 1999: A viii-x)

از نظر کانت، تلاش‌ها برای نجات متافیزیک و بنیاد نهادن آن بر یک پایه و اساس آزموده، نقادی‌شده و داوری‌شده به نتیجه نرسید، و هنوز هم این دانش در دستان همان جزم‌باوری کهنه و کرم‌خورده است و از این‌رو همگان نظر مثبتی به این دانش ادعایی ندارند. اگر نیچه از حقیقت چنان‌که زن صحبت می‌کند که جزم‌باوران متافیزیک در پی آن هستند، کانت از متافیزیک به عنوان مجموعه‌ای حقایق ادعایی سخن می‌گوید و آن را نیز ملکه‌ای می‌داند که جایگاهی رفیع داشته است و حکومتی گسترده. نیچه زن خاصی را مدنظر ندارد و به طور کلی از تعبیر زن استفاده می‌کند، اما کانت آن زن را نه هر زنی، که ملکه‌ای دارای جایگاه و اعتبار و صاحب قدرت و حکومت در گذشته می‌داند. در عین حال هم نیچه در *فرا‌سوی خیر و شر* (§204) و هم کانت در دیباچه *نقد عقل محض* (B xiii-xvi) و در بسیاری از موارد دیگر خاطر نشان می‌کنند که برخلاف متافیزیک، منطق و علم از ایمنی، ثبات و استواری بیشتری برخوردارند و صراط مستقیم خود را کمابیش پیدا کرده‌اند. اما متافیزیک حتی در بینش‌های بنا به ادعا پیشینی خود درباره قانون‌هایی که مورد تأیید عادی‌ترین تجربه‌ها هستند، نیز در دشواری گیر می‌کند و بارها و بارها تغییر مسیر می‌دهد به امید آنکه به هدف برسد، اما نمی‌رسد.

متافیزیک، همچون رزمگاهی است که به‌راستی برای این کار مناسب می‌نماید که قهرمانان نیروی خود را در پیکارهای نمایشی به تمرین گذارند. در این رزمگاه، هرگز جنگجویی نتوانسته است حتی یک وجب زمین به چنگ آورد و پیروزی خود را برای همیشه تضمین کند. بنابراین شک نیست که رویه متافیزیک تاکنون تنها کورمال کورمال پیش رفتن بوده است و بدتر از همه آنکه متافیزیک همواره در میانه مفهومی محض چنین حالی داشته است (Kant, 1999: B xv-xvi).

«تصور کنید حقیقت زنی باشد» نگاهی به دیباچه‌ی نیچه بر فراسوی خیر و شر و... ۱۰۷
(Presupposing that truth is a female” A Comparison between Nietzsche’s...)

از دیدگاه نیچه نیز فلسفه از نظر دانشمندان جوان علوم طبیعی... چیزی نیست جز سلسله‌ای از نظام‌های رده‌شده و کوشش‌های بربادرفته که دردی از کسی دوا نمی‌کنند... [در برابر] امروزه علم در شکوفایی است و آرامش وجدانش از چهره‌اش نمایان (Nietzsche, 2002: § 204).
از نظر کانت نیز در زبانی که یادآور کلام نیچه است، جزم‌باوری نفس‌های آخرش را می‌کشد و خودش با دستان خودش گورش را کنده است:

هر فن کاذب و هر حکمت تهی برای زمان خودش باقی می‌ماند؛ زیرا سرانجام خودش را از میان می‌برد و همان نقطهٔ اوج و اعتلای آن لحظهٔ فنا و نابودی‌اش نیز است. چنین لحظه‌ای برای متافیزیک اکنون فرارسیده است و دلیلش اینکه در مقایسه با سایر علوم و شور و شوقی که دربارهٔ گسترش و توسعهٔ آن‌ها هست، وضع در خصوص متافیزیک در میان اصحاب دانش فرق می‌کند... بی‌تردید اینجا زمان فروپاشی متافیزیک جزم‌باورانه است (Kant, 2004: 117-)

(8)

منظور کانت از جزم‌باوری کمابیش مشخص است. اما منظور نیچه از جزم‌باوری دقیقاً چیست؟ نیچه در هیچ اثری این واژه را معنا نمی‌کند. برای تفسیر معنای آن بهتر است به آثار وی، به‌ویژه همین *فراسوی خیر و شر* و نیز بستر تاریخی این اثر توجه کنیم. نیچه در دیباچهٔ *فراسوی خیر و شر* از تاریخ فلسفهٔ غربی به‌عنوان «تاریخ جزم‌باوری یاد می‌کند که در آستانهٔ نابودی و فروپاشی است.» و معتقد است که جزم‌باوران بناهای بلند و نامشروط فلسفی می‌سازند. روشن است که در فضای پساکانتی آن زمان، منظور نیچه از نامشروط، نامشروط به تجربه و غیرتجربی است، یعنی بناکردن نظام‌هایی فلسفی‌ای از حقایق پیشینی که مبتنی بر هیچ امر تجربی‌ای نباشد و هیچ امر تجربی‌ای آن را به چالش نکشاند. سخن نیچه هم در آغاز این است که این جزم‌باوران بی‌توجه به شیوهٔ درست، دنبال کردن و رسیدن به حقیقت را در پیش گرفته‌اند، نه اینکه لزوماً هر گونه تلاشی برای پیگیری حقیقت و دنبال کردن آن خود از بیخ و بن خطاست. بر این اساس بهتر است جزم‌باور مورد نظر نیچه را متافیزیک‌دانی پیشاکانتی بدانیم که بر اساس حقایق پیشینی در پی ساختن بنایی فلسفی است.
چنانچه در بخش قبلی بیان شد، منظور کانت از جزم‌باوری کمابیش روشن و شفاف است. کانت - که دیوید هیوم^{۱۱} او را از «خواب جزمی» بیدار کرده بود (Kant, 2004: 10) - خود در پیشگفتار ویراست دوم *نقد عقل محض* جزم‌باوری را بدین معنا تفسیر می‌کند:

جزم‌باوری عبارت از این پیش‌فرض است که تنها با شناخت محض از مفاهیم (فلسفی) طبق اصولی پیش برویم که عقل مدت‌هاست از آن‌ها استفاده می‌کند بدون اینکه [عقل] در این باره به پژوهش بپردازد که آن‌ها را به چه شیوه و به چه حقی به دست آورده است. بنابراین، جزم‌باوری رویهٔ جزم‌باورانهٔ عقل محض است بدون آنکه پیش‌تر توانایی خودش را نقد کند (Kant, 1999: Bxxxv).

به تعبیر دیگر، «جزم‌باوری» عنوان کانت برای نظام‌های فلسفی‌ای است که به صورت غیرنقدانه توانایی عقل محض - یعنی عقل از آن جهت و تا جایی که بدون اتکا به داده‌های حسی و تجربی عمل می‌کند - را در به‌دست‌آوردن دانش و شناخت محتوایی از واقعیت و جهان پیش‌فرض می‌گیرند. باز هم در قالب تعبیری دیگر، جزم‌باوری امکان شناختن اعیانی را که فراسوی مرزهای هرگونه تجربه ممکن قرار گرفته‌اند، پیش فرض می‌گیرد.

برای فهم جزم‌باوری از نظر نیچه، علاوه بر کانت، رجوع به متونی که هنگام نوشتن *فراسوی خیر و شر* مورد مطالعه نیچه بوده است نیز می‌تواند در فهم و تفسیر معنای جزم‌باوری در این کتاب به ما کمک کند. از جمله این کتاب‌ها، کتاب افریکن اشپیر^{۱۳} با نام *تفکر و واقعیت*^{۱۴} است که با توجه به یادداشت‌های نیچه در زمان نگاشتن *فراسوی خیر و شر*، به نظر می‌رسد وی در زمان نگاشتن کتاب در حال خواندن و مطالعه جدی این اثر بوده است و حتی تا اندازه‌ای می‌توان گفت که کتاب نیچه در واقع شبیه به گفت‌وگویی با بخش‌هایی از این کتاب است (Clark, 2005). اشپیر در همان آغاز کتابش می‌نویسد که:

جزم‌باوران می‌خواهند دربارهٔ متعلقات شناخت تصمیم بگیرند پیش از آنکه نخست خود قوهٔ شناخت را بررسی کنند و ماهیت، قوانین و محدودیت‌های آن را مشخص سازند. در برابر، فلسفهٔ نقدانه این پژوهش را مسئلهٔ نخستین و اولی خود می‌سازد (Spir, 1877: I,1).

از نظر او، جزم‌باوری فقط در متافیزیک معنا دارد؛ یعنی جایی که گام فراسوی تجربه برمی‌داریم و گرنه در حوزهٔ تجربه نیازی نیست که ما دست روی دست گذاشته، منتظر نظریهٔ شناخت باقی بمانیم. به نظر اشپیر، رویکرد متافیزیکی به فلسفه، نوعی بیماری ذهنی است که نباید از طریق استدلال کنار گذاشت، زیرا اساساً استدلال نمی‌تواند تأثیری در مردمانی داشته باشد که به‌خوبی می‌بینند چگونه شناخت واقعی در شاخه‌های گوناگون علم به این سادگی حاصل می‌شود، در حالی که در مسیر متافیزیک کوچک‌ترین چیزی تا کنون حاصل نشده است (Spir, 1877: I,4). از نظر وی، جزم‌باوری و متافیزیک تعبیر واحدی هستند. بنابراین هنگامی که نیچه از سخره‌گران مدعی سخن می‌گوید و از هرگونه جزم‌باوری که بر زمین افتاده و نفس‌های آخرش را می‌کشد، در واقع به متافیزیک و کسانی چون اشپیر اشاره دارد که چنین نظری دربارهٔ متافیزیک دارند.

البته این نکته را باید در نظر داشت که از نظر کانت، جزم‌باوری را نمی‌توان دقیقاً با متافیزیک یکی دانست، زیرا «*رویهٔ جزم‌باورانهٔ عقل در کاربستش از شناخت ناب بسان دانش (زیرا دانش نیز همواره باید جزم‌باورانه باشد، یعنی می‌بایست نتایجش را به صورت دقیقی بر اساس اصول مطمئن اثبات کند)*» تأیید می‌کند و صرفاً فلسفهٔ خودش را در مقابل «جزم‌باوری» قرار می‌دهد؛ «یعنی این دعوی که تنها با شناخت ناب از مفاهیم (فلسفی) بر وفق اصولی که عقل از دیرباز آن‌ها را بدون بررسی اینکه چگونه و بر اساس چه حقی آن‌ها را به دست آورده است، می‌توان پیش رفت. بنابراین متافیزیک رویهٔ جزم‌باورانهٔ عقل محض است بدون اینکه پیشاپیش توانایی خودتس را نقد و بررسی کرده باشد»

(Kant, 1999: Bxxxv). توضیح آنکه از نظر کانت متافیزیک یا به عبارت دیگر همه نظام‌های متافیزیکی بزرگ، مجموعه ادعاهای پیشینی کذایی درباره‌ی اعیان و ایزدها هستند که مدعی شناخت واقعی‌اند. جزم‌باوری، اعتماد و باور غیرنقادانه به توانایی عقل برای رسیدن به چنین شناختی است. بنابراین اگر توانایی عقل محض در این باره مورد نقد و ارزیابی قرار گیرد، ما دیگر با متافیزیکی جزم‌باورانه مواجه نخواهیم بود، بلکه متافیزیک نقادانه و غیرجزم‌باورانه پدیدار خواهد شد. کانت امکان چنین متافیزیکی را با طرح قضایای تألیفی پیشینی در فلسفه خود مطرح می‌سازد. این متافیزیک که از دل انقلاب کوپرنیکی کانت برمی‌آید تنها در محدوده‌ی مرزهای هر تجربه ممکن باقی می‌ماند و از این لحاظ از جزم‌باوری به دور می‌ماند. بدین معنا کانت قصد کنار نهادن متافیزیک و ریشه‌کن کردن آن را ندارد، بلکه دقیقاً دنبال راه حلی می‌گردد که متافیزیک را در مسیر مطمئن یک علم قرار دهد.

اما چنین تفاوت و تمایزی میان متافیزیک و جزم‌باوری در کتاب آفریکن اشپیر، *تفکر و واقعیت*، به چشم نمی‌آید. از نظر وی درست است که فلسفه حقیقی همان فلسفه نقادانه است، اما متافیزیک معادل جزم‌باوری و هر دو در مقابل این فلسفه نقادانه قرار دارند (Spir, 1877: I, 1-2). دلیل این امر نیز انکار امکان هرگونه متافیزیک نقادانه، از جمله متافیزیک نقادانه کانتی از سوی وی است. همچنین در سوی دیگر این میدان رزم، تجربه‌باوران ایستاده‌اند. تجربه‌باوران، «به‌عنوان کسانی که هیچ سرچشمه‌ای برای شناخت به‌جز تجربه قائل نیستند»، در نظر کانت از جمله «شکاگان» به شمار می‌آیند. به نظر کانت از نظر تجربه‌باوران روش‌های جزم‌باورانه همواره به شکست می‌انجامد، در نتیجه نمی‌توان آن‌ها را در حلقه فیلسوفان نقاد قرار داد. اما اشپیر تجربه‌باوران را به دلیل اینکه عقل محض را نقد کرده، توانایی روش‌های جزم‌باورانه برای تحصیل گزاره‌های محصل را به چالش می‌کشند، به حلقه فیلسوفان نقاد راه می‌دهد. اما تجربه‌باوران منکر هرگونه شناخت پیشینی یقینی در هر حوزه‌ای هستند. در حالی که کانت چنین امری را ممکن می‌شمارد. به نظر اشپیر درست است که سرچشمه‌های شناختی‌ای غیر از تجربه نیز ضرورتاً وجود دارد، اما مادامی که این سرچشمه‌ها به صورت دقیق بررسی نشده‌اند، تجربه نیز دچار اعوجاج و اشتباه می‌شود. بر این اساس بهتر است بگوییم که «مادامی که نظریه عناصر و شرایط پیشینی شناخت بر مبنای علمی‌ای استوار نشده است، تجربه‌باوری عملاً تنها پیش‌فرض و موضع درست است» (Spir, 1877: I, 7). نکته‌ای که نیچه در مورد آن هم با کانت و هم با اشپیر مخالف است و تنها شق جدی و قابل قبول در مقابل جزم‌باوری را همان تجربه‌باوری می‌شمارد.

۲. امیدهایی برای فلسفه آینده

هدف *نقد عقل محض* کانت، صرفاً نقد متافیزیک و توهمات یا خطاهای متافیزیکی نیست. به نظر کانت، توهمات متافیزیک یا همان باورهای جزمی، طبیعی است و ریشه در سرشت خود عقل دارد. عقل آدمی در رده‌ای از شناخت‌های خود ناگزیر از پرسیدن سؤال‌هایی است که باید برای آن‌ها پاسخی بیابد.

عقل آدمی برای پاسخ به این پرسش‌ها به سمت‌وسوی همان اصولی و مفاهیمی می‌رود که در شناخت تجربی از آن‌ها استفاده می‌کند. ریشهٔ چنین خطایی نیز درک نادرست عقل از خود و توانایی‌های خودش است که با سنجش و نقد عقل برطرف می‌شود (Kant, 1999: A vii-ix). اما این گرایش طبیعی و ذاتی عقل که ریشه در طبیعت دارد، به نظر کانت بی‌فایده نیست، زیرا «هر چیزی که طبیعت ترتیب می‌بیند، به کار هدفی می‌آید» و «دست کشیدن از متافیزیک همان اندازه دور از انتظار است که کنار گذاشتن نفس کشیدن به سبب هوای آلوده» (Kant, 1999: A 743/ B 771; 2004:116-8). نقد عقل محض و متافیزیک جزم‌باورانه در قلمرو نظری راه را برای علم متافیزیک باز می‌کند، علمی که کار آن نقد و بررسی توانایی‌های عقل محض در قلمرو نظر و شناخت است. این علم هم ضربهٔ آخر را به جزم‌باوری می‌زند و هم از متافیزیک نقادانه در برابر شکاکیت و تجربه‌باوری دفاع می‌کند و جایی برای یقین و ضرورت در عرصهٔ علم باز می‌کند. به تعبیر کانت در **تمهیدات**:

این تمهیدات نه برای استفادهٔ کارآموزان، که برای آموزگاران فرد است، و هدف از آن این نیست که آن‌ها را در نظم و ترتیب دادن به عرصهٔ علمی که هم‌اکنون آماده و موجود است یاری کند، بلکه قصد از آن کشف خود این علم برای نخستین بار است (Kant, 2004:5).

بدین ترتیب، امیدهای کانت چیزی نیست که وی منتظر برآوردن آن‌ها بماند. فلسفهٔ آینده از نظر کانت علمی است که **نقد عقل محض** و **تمهیدات** راه را برای تحقق بخشی از آن‌ها هموار کرده است:

این اندازه مسلم است: هر کس یک بار طعم نقادی را چشیده باشد، همواره از ترهات جزم‌باوران دچار تهوع خواهد شد، همان چیزهایی که قبلاً از سر ناچاری به آن‌ها قانع بود، زیرا عقلش چیزی می‌خواست و غذای بهتری پیدا نمی‌کرد. نقادی با متافیزیک معمول نزد اهل مدرسه، دقیقاً همان نسبتی دارد که شیمی با کیمیاگری یا ستاره‌شناسی با پیشگویی‌های **صناعت تنجیم**.... امیدوارم این **تمهیدات** چه بسا شور و شوق پژوهش در قلمرو نقادی را برانگیزاند و برای روح عمومی فلسفه، که ظاهراً در بخش نظری دچار کمبود تغذیه است، قوت و غذایی تازه و امیدبخش فراهم آورد (Kant, 2004: 118).

بخشی دیگر از امیدهای کانت، در فلسفهٔ عملی وی متحقق می‌شود، آنجا که نشان می‌دهد اگر در فلسفهٔ نظری پرسش‌ها و دغدغه‌های طبیعی و ناگزیر عقل محض به توهم انجامیده است، در قلمرو فلسفهٔ عملی این عقل محض، و نه تجربهٔ حسی، احساسات و عواطف است که سرچشمهٔ واقعی و یگانهٔ **قانون اخلاقی و اصول موضوعهٔ عملی** است که چونان شرایط امکان عمل بر وفق آن قانون به شمار می‌آید.

از نظر نیچه، ظهور جزم‌باوری آن‌مابه که کانت هم باور دارد، ناگزیر عقل و از سر ناچاری نیست، بلکه ریشه در چیزهایی بسیار سطحی‌تر دارد و برخلاف ظاهر بناهای بلندی که جزم‌باوران برافکنده‌اند، شالودهٔ این بناها بر خرافه‌هایی بازمانده از زمان‌های بسیار گذشته استوار است، خرافه‌هایی نظیر «روح» که

امروزه نیز در قالب خرافه «سوژه» و «من» دست از آزار برنداشته است و شاید یکی از آن بازی‌های زبانی، یکی از آن وسوسه‌هایی که دستور زبان عامل آن است، یا تعمیم گستاخانه‌ای از واقعیت‌هایی بسیار محدود، بسیار شخصی، بسیار بشری (Nietzsche, 2002: Preface) می‌توان گفت همین جزم‌باوری نیز از منظری دیگر، به گونه‌ای در تاریخ رشد و تکامل اندیشه بشری ناگزیر بوده است؛ یعنی به‌عنوان مرحله‌ای از، بگوییم دوران کودکی، ذهن بشری که توانسته راه را برای ظهور فلسفه واقعی هموار سازد. زوال و افول جزم‌باوری فلسفی، چنانچه در بخش بعدی خواهیم دید «دلایلی موجه برای امید» در اختیار ما قرار می‌دهد که حکم‌رانی چندهزارساله آن چیزی بیش از یک دوران کودکی یا یک دوران کارآموزی نبوده است. نیچه از این لحاظ فلسفه جزمی و جزم‌باوری را، در استعاره‌ای مشابه کانت، به صناعت تنجیم شبیه می‌داند:

امید است که فلسفه جزم‌باورانه تنها موهبتی برای چند هزاره بوده باشد؛ همچنان که پیش از آن علم تنجیم چنین بود، همان که در راهش چه‌بسا بیش از هر علم حقیقی کار، پول و هوش و شکیبایی صرف شده است: ما آن سبک معماری شکوهمند آسیا و مصر را از صدقه سر تنجیم و مدعاهای «فراطبیعی» آن داریم. چنین به نظر می‌آید که همه چیزهای بزرگ برای آنکه مطالبات جاودانه را در دل بشریت نشانند نخست می‌بایست با نقاب‌های هیولانوش و هول‌انگیز بر روی زمین بگردند. فلسفه جزمی چنین نقابی بوده است و از نمونه‌های آن آموزه وراثت در آسیاست و مکتب افلاطون در اروپا (Nietzsche, 2002: Preface).

نیچه در **فراسوی خیر و شر** فقط با مکتب افلاطون سروکار دارد و وظیفه فیلسوفان معاصر و آینده را نیز کنار نهادن این فلسفه و نه تکرار آن - یعنی بازگشت به دوران کودکی بشریت - می‌داند. امری که جایی برای امیدهای نیچه باز می‌کند.

ساختار دیباچه **فراسوی خیر و شر** بی‌شابهت به **زایش تراژدی** نیست. در آنجا نیز نیچه از مرگ تراژدی آنتی با تمام ویژگی‌هایش به دست افلاطون و ظهور یک ژانر هنری و پدیده فرهنگی - عقلانی تازه به دست او سخن می‌گوید که همان اسباب مرگ تراژدی را رقم زد. همچنین نیچه از امیدهای خود برای ظهور فرهنگ تراژیک جدیدی به دست واگنر و نیروهای ضربت فرهنگ نو - که خود وی نیز در آن میانه ایستاده است - سخن به میان می‌آورد. **فراسوی خیر و شر** نیز با امید برای ظهور فلسفه‌ای نو همراه است، فلسفه آینده که بر خرابه‌های جزم‌باوری همچون ققنوسی پر و بال خواهد گشود یا بهتر است بگوییم در حال ظهور و تولد است. در اینجا نیز، همچون **زایش تراژدی**، این فلسفه آینده پیوند وثیقی با شکست و عبور از افلاطون‌باوری و خطاهای جزمی وی دارد:

اما اکنون که از آن خطاها گذشته‌ایم، اکنون که اروپا از این کابوس به خود آمده و نفسی آسوده می‌کشد، و دست کم تواند از خوابی سالم‌تر^{۱۵} بهره‌مند شود، ما کسانی که وظیفه‌مان بیدار ماندن است، وارثان تمام آن نیرویی هستیم که نبرد با این خطا به بار آورده است (Nietzsche, 2002: Preface).

وظیفه ما، که فیلسوفان آینده‌ایم، بیدار ماندن است. این تعبیر نیچه، بی‌درنگ ما را به یاد بیدار شدن کانت از خواب جزمی می‌اندازد. البته اشاره نیچه به خوابی سالم‌تر، کنایه‌ای هم به بیدار شدن کانت از خواب جزمی دارد. آیا کانت و نیز ما، به‌راستی از خواب جزمی بیدار شده‌ایم یا همچنان بقایایی از آن خواب برجا مانده است، هرچند در شکلی سالم‌تر یا شاید چه‌بسا در شکلی عمیق‌تر. در هر حال وظیفه و کار فیلسوف آینده و امید نیچه نیز بیدار شدن واقعی و بیدار ماندن است. به نظر می‌رسد تعبیر خواب هم به فلسفه استعلایی کانت، به‌ویژه فلسفه اخلاق و سیاسی او نظر دارد و هم به جریان‌های دینی و روشنفکری آن سده‌ها. چنانچه بعداً هم در همین دیباچه اشاره می‌کند، «یسوعیت^{۱۶} و روشنفکری دمکراسی‌باور - به یاری آزادی مطبوعات و چاپ روزنامه» - دو جریانی هستند که صریحاً به آن خواب و چرت همچنان پس از مبارزه با جزم‌باوری اشاره دارند. از نظر نیچه، نبرد با جزم‌باوری افلاطونی - که همان نبرد با باورهای مسیحیت نیز هست - نیرو و قدرتی به ما و روح و جان ما داده است که همچون «تنش و کشیدگی شکوهمندی» در یک کمان کشیده‌شده ما را برای پرتاب تیر به سمت هدف اصلی آماده ساخته است. اما این تنش و کشیدگی در دست راه‌های غلط هدر می‌رود و تمام تلاش نیچه آن است که مانع این به هدر رفتن شود. مانع از آن شود که جان و روح آن را نادیده بگیرد.

استفاده نیچه از استعاره‌های کمان و تیر، علاوه بر اشاراتش به هراکلیتوس^{۱۷}، و سایر آثار نیچه همچون *چنین گفت زرتشت*، یادآور کمان و تیر اروس نیز است و به جنبه اروتیک دیباچه - که از همان ابتدا با اشاره به زن وجه بارز پیدا کرده بود - نیز اشاره دارد. هراکلیتوس زندگی را همچون کمانی کشیده وحدت نیروهای متقابل و متضاد می‌داند و نیچه در *چنین گفت زرتشت* «بر زبان آوردن حقیقت و درست پرتاب کردن تیر» را فضیلت‌های پارسیان، و فضیلت زرتشت می‌شمارد (Nietzsche, 2006: I, on the thousands goals and one). همچنین تنش و کشیدگی می‌تواند اشاره‌ای هم به سخن افلاطون درباره تنش و درگیری میان اجزای نفس داشته باشد. تنش و کشیدگی روح و جان در نظر نیچه به جان فیلسوف اشاره دارد که در میانه نیروهای متضاد درونش قرار گرفته است، نیروهایی که ممکن است او را از یک‌سو به سوی جزم‌باوری و از دیگر سو علیه آن سوق دهند. در این میانه فیلسوف آینده می‌ایستد و تمام توانش را به کار می‌برد تا در این نبرد بتواند تنش کمان را حفظ کرده، تیر را به دورترین هدف پرتاب کند. در اینجا فیلسوف آینده در پی آن نیست که تنش کمان را فروکشد و آرام کند، بلکه می‌کوشد آن را هرچه بیشتر و بیشتر کند و از جنگ نیروهای متضاد بهترین بهره را ببرد (Lampert, 2001: 15-17).

یسوعیت، آن‌گونه که نیچه در *فراسوی خیر و شر* اشاره می‌کند، بدترین و خطرناک‌ترین کاری که در توان دانشمند است از گزینه میان‌مایگی نوع او برمی‌آید؛ از آن یسوعیت میان‌مایگی است که با گزینه برای نابودی انسان‌های غیرعادی می‌کوشد، برای شکستن هر کمان کشیده یا بهتر است بگوییم برای فروکشیدنش. فروکشیدن البته با مراعات، با دستان نوازشگر، فروکشیدن با شفقت و ترحمی قابل اعتماد. این است آن هنر راستین یسوعیت که همیشه خوب دانسته است که چگونه خود را در قالب دین شفقت و رحم عرضه کند (Nietzsche, 2002: §206).

اما یسوعیت دیگر در میان نیست و اکنون در زمان نیچه، این روشنفکری دموکراسی طلب است که پرچم برافراشته و به تعبیری به جای مسیحیت و یسوعیت، نوعی افلاطون‌باوری عامیانه را برای مردم فراهم آورده است. در اینجا و از صدقه‌ سر مطبوعات آزاد و گسترش گسترده اطلاعات، انسان معاصر، به طور خاص آلمان آن زمان، خود را آزادترین و مطلع‌ترین نسل در تاریخ بشری تلقی می‌کند. پیروزی در مقابل این روشنگری دموکراتیک نیز از نظر نیچه نیاز به «گونه‌ نویی از فیلسوفان و فرماندهان» - یعنی فیلسوفان آینده - دارد، «جان‌هایی قوی و چندان اصیل که انگیزه ارزش‌گذاری‌های متضاد و متقابل را فراهم آورند» و «ارزش‌های جاودانه» را - که همان باورهای جزمی افلاطونی - مسیحی هستند - بازارزش‌گذاری کنند (Nietzsche, 2002: §203).

این گونه‌ نو فیلسوفان چیزی است که نیچه انتظار ظهورش را دارد و خود وی نیز از دل آثارش، به‌ویژه آثار دوران میانی تفکرش که دوران آزاده‌جانی و آزاداندیشی است، کوشیده است در خصوص ظهور آن‌ها کمک کند. اما اینکه دقیقاً این فیلسوفان در پی انجام چه کاری هستند و چه چیزی از آن‌ها انتظار می‌رود، چیزی نیست که نیچه در دیباچه کتاب توضیح داده باشد یا اساساً آثار خودش را کافی در ادای این معنا بدانند. امیدهای نیچه و وظیفه و کاری که بر عهده خودش و فیلسوفان آینده می‌یابد، چیزی سیال‌تر و دینامیک‌تر از آن است که بتواند در لحظه و آن مشخص شود یا اساساً بتواند مشخص شود.

باری، ما که نه یسوعی هستیم و نه دموکرات و نه‌چندان آلمانی، ما/روپاییان خوب و آزاده و بسیار آزاده‌جان - ما همچنان آن را داریم؛ یعنی تمام نیاز جان و تمام تنش و کشیدگی کمانش! و چه‌بسا تیر نیز، وظیفه، و - کسی چه می‌داند؟ هدف... (Nietzsche, 2002: Preface)

خاتمه و نتیجه‌گیری

از نظر نیچه و کانت، تاریخ فلسفه داستان جزم‌باوری و نبرد میان جزم‌باوری و سایر شکل‌های اندیشه و تفکر است. همچنین از نظر این هر دو فیلسوف، این نبرد که در وهله نخست امری مربوط به گذشته است، اکنون نزدیک است که مغلوب شود و جزم‌باوری، در حال حاضر واپسین نفس‌های خود را می‌کشد و به‌ویژه باورهای جزمی‌ای که افلاطون ابداع کرده بود، اکنون دیگر آن جنبه جادویی و سحرآمیز خود را ندارند. سرانجام اینکه از نظر هر دوی این فیلسوفان، در چنین شرایطی می‌توان به یک فلسفه آینده یا آینده فلسفه، خوش‌بین بود، اگر این وضعیت را به‌خوبی دریافت و گذاشت که کمان کشیده آن آرام گیرد و نبرد سر از جایی که نباید دربیآورد. هم برای کانت و هم برای نیچه حفظ این نبرد و به یاد داشتن آنچه در تاریخ این نبرد گذشته است، اهمیت بسیاری دارد.

در عین حال نتایجی که کانت و نیچه از این وضعیت متافیزیک و جزم‌باوری می‌گیرند و راه و مسیری که برای یک فلسفه آینده نشان می‌دهند یکسره متفاوت است. کانت در عین پذیرش نوعی متافیزیک سنجش‌گرانه در قلمرو نظری به‌عنوان یک علم، یقین و ضرورت علوم طبیعی را استوار می‌سازد و

مرزهای دانش ما را در متافیزیک جزم‌باورانه نشان می‌دهد. همچنین وی بدون کنار گذاشتن ایده‌های متافیزیک جزم‌باورانه، آن‌ها را به قلمرو عملی عقل محض سوق می‌دهد. اما از نظر نیچه، کانت و به تعبیر وی «کانت پیر» (Nietzsche, 2002: §11, 188)، در عین تشخیص درست اینکه جزم‌باوری واپسین نفس‌های خود را می‌کشد، نتوانست از گزند باورهای جزمی رهایی یابد و او نیز در نزدیکی به زن حقیقت همچنان ناکام ماند. متافیزیک نقادانه کانت، به‌ویژه فلسفه عملی وی از نظر نیچه، چیزی جز ادامه باورهای جزمی افلاطونی نیست، هرچند این بار در قالبی متفاوت، اما بازهم ادامه همان مسیری که ظهور جزم‌باوری را ممکن ساخته بود و راه را بر فلسفه آینده‌ای که از آن «فیلسوفان آینده و فرماندهان» است، می‌بست (Nietzsche, 2002: §11, 188, 209).

پی‌نوشت‌ها

1. Beyond Good and Evil: Prelude to a Philosophy of the Future
2. Prolegomena to Any Future Metaphysics That Will be Able to Come Forward as Science
3. Critique of Pure Reason
4. Thus Spoke Zarathustra

۵. اصل آلمانی عبارت نیچه این است

Vorausgesetzt, dass die Wahrheit ein Weib ist -, wie? ist der Verdacht nicht gegründet, dass alle Philosophen, sofern sie Dogmatiker waren, sich schlecht auf Weiber verstanden ?

ترجمه‌های زیر در انگلیسی از این متن:

Presupposing that truth is a female – what? (Clark & Dudrick, 2012:13).

Assuming that truth is a woman - what then? (Faber, 2008).

Presupposing that truth is a woman – what? Is the suspicion not without grounds that all philosophers, in so far as they were dogmatists, were amateurs about women? (Burnham, 2007: 2)

Supposing truth to be a woman- what? (Hollingdale, 2003).

Suppose that truth is a woman – and why not? Aren't there reasons for suspecting that all philosophers, to the extent that they have been dogmatists, have not really understood women? (Norman, 2002).

Supposing truth is a woman - what then? (Kaufmann, 1989).

و ترجمه فارسی آشوری: «اگر حقیقت زن باشد چه خواهد شد؟» (نیچه، ۱۳۷۵).

6. The Birth of Tragedy
7. Faustian
8. Geist
9. Leibniz
10. Wolff
11. Baumgarten

«تصور کنید حقیقت زنی باشد» نگاهی به دیباچه‌ی نیچه بر فراسوی خیر و شر و... ۱۱۵
(Presupposing that truth is a female” A Comparison between Nietzsche’s...)

12. David Hume

۱۳. Afrikan Špir فیلسوف نوکانتی روس (۱۸۳۷-۱۸۹۰).

14. Denken und Wirklichkeit (Thought and Reality)

15. a healthier – sleep

16. Jesuitism

۱۷. Heraclitus از جمله در پاره‌های ۸، ۴۸، ۵۱، ۵۳، ۸۰ در Diels and Kranz, 1992.

فهرست منابع

محبوبی آرانی، حمیدرضا (۱۳۹۳). *زایش و مرگ تراژدی*. تهران: نشر نی.
نیچه، فردریش (۱۳۷۵). *فراسوی نیک و بد*. ترجمه داریوش آشوری. تهران: انتشارات خوارزمی.

Burnham, Douglas (2007). *Reading Nietzsche, An Analysis of Beyond Good and Evil*. Acumen.

Clark, Maudemarie and Dudrick, David (2012). *The Soul of Nietzsche's Beyond Good and Evil*. Cambridge University Press.

Clark, Maudemarie (2005) *Green and Nietzsche on the Transcendental Tradition*. International Studies in Philosophy 37. no. 3: 37–60

Diels, Hermann and Kranz, Walther (1992), *Die Fragmente Der Vorsokratiker*. Weidmann'sche Verlagsbuchhandlung; New edition.

Guyer, Paul (2014). *Kant*. Routledge.

Kant, Immanuel (2004), *Prolegomena to Any Future Metaphysics That Will be Able to Come Forward as Science*. translated and edited by Gary Hatfield.

----- (1999). *Critique of Pure Reason*, trans. and ed. P. Guyer and A. Wood. Cambridge University Press.

Lampert, L. (2001) *Nietzsche's Task: An Interpretation of Beyond Good and Evil*. NewHaven: Yale University Press.

Nietzsche, Fredrich (2009). *Ecce Homo How To Become What You Are*. translated by Duncan Large, Oxford University Press.

----- (2006). *Thus Spoke Zarathustra*. A Book for All and None. edited by Adrian Del Caro and Robert Pippin. Translated by Adrian Del Caro.

----- (2002). *Beyond Good and Evil*. Prelude to a Philosophy of the Future. edited by Rolf-Peter Horstmann and Judiths Norman. translated by Judith Norman.

----- (2008). *Beyond Good and Evil*. trans. Maion Faber. Oxford World's Classics.

- (2003). *Beyond Good and Evil*. tran. R. J. Hollingdale.
Penguin Classics.
- (1989). *Beyond Good and Evil*. trans. W. Kaufmann.
Vintage.
- Spir, A. (1877). *Denken und Wirklichkeit. Versuch einer Ereuerung der
kritischen Philosophie*. 2nd ed., Leipzig: J. G. Findel.